

حجاب، از کلافگی‌های روزمره تا استیصال

تحلیل خیزش شهریور ۱۴۰۱ بر مبنای تجربه‌ی زیست زنانه

آذر تشکر



هر سال در روز اول پاییز، ترانه‌ی «بوی ماه مهر» طنین‌انداز می‌شود و خبر از شروع مدرسه می‌دهد. صبح‌های ماهِ مهر، دخترکان هفت‌ساله، ترانه‌ی زیبا و شورانگیز بوی ماه مهر در گوش، مانتوها و مقنعه‌هاشان را می‌پوشند و نیم‌روز که می‌شود و به خانه برمی‌گردند، آنها را با کلافگی به‌دور می‌اندازند. آن‌ها در مدرسه الفبا را از روی کتاب‌هایی یاد می‌گیرند که هیچ تصویری از موی زنی در آن‌ها پیدا نیست. هفت‌سالگی برای دختران کوچک ایرانی، آغاز اعلام رسمی این واقعیت است که موی زنان، تابوی جدی سیاسی-اجتماعی است و باید پوشانده شود.

اکنون پس از سه نسل «فرهنگ‌سازی» در زمینه‌ی حجاب، رخداد مهمی پیش آمده است. دو نسل از فرزندان انقلاب که با ایدئولوژی اسلام سیاسی، با نهایت وسواس پرورش یافتند، درحال فریادزدن در خیابان‌های شهرهای مختلف‌اند. دختران، روسری‌ها و مقنعه‌های خود را آتش می‌زنند، موهای خود را عریان می‌کنند و پسران برای آنها هورا می‌کشند. کلافگی دختران هفت‌ساله در بعدازظهرهای ماه مهر، به استیصال بزرگی تبدیل شده است.

رسانه‌های رسمی در هر دو سوی حکومت و اپوزیسیون، در بررسی علل و مظاهر این رخداد، به‌طور عجیبی همصدا شده‌اند تا منطق این خیزش را بر پایه‌ی حجاب اجباری صورت‌بندی کنند. به‌خصوص که مرگ یک زن و حجاب او ماشه حرکت را کشید. از منطق رسانه‌های رسمی حکومتی درمی‌گذرم که روشن است گفتمان آنها در برخورد با پدیده چیست: مترادف دانستن بی‌حجابی با بی‌بندوباری و لابلالی‌گری غربی، ساده‌سازی کل ماجرا براساس توطئه‌ی دشمنان یا از این هم ساده‌دلانه‌تر، براساس تحریک و تشویق این یا آن در شبکه‌های اجتماعی!

علاوه بر رسانه‌های حکومتی، رسانه‌های اپوزیسیون نیز سعی دارند ماجرای حجاب اجباری را به‌عنوان یک مسئله اجتماعی، فارغ از زمینه‌ی اجتماعی-سیاسی آن صورت‌بندی کنند. آن‌ها با ژست‌های دمکراتیک، و با این فرض که انتقال‌دهنده‌ی دانش سیاسی دمکراتیک روز دنیا هستند، به خیال‌ارائه‌ی رهنمود به یک خیزش، میز مذاکره‌ای را ترسیم می‌کنند که در خیابان برپا شده و قرار است حکومت با معترضان بر سر حجاب، به کشمکش پرداخته و در نهایت به توافق برسند.

به عنوان مثال، رسانه بی‌بی‌سی و رادیو زمانه، هر دو در مقالاتی در صورت‌بندی و تحلیل، مسئله را دعوی‌ای بر سر حجاب می‌دانند. محمدرضا نیکفر در یادداشتی در رادیو زمانه و نیره توحیدی در گفتگویی با بی‌بی‌سی فارسی، هر دو معتقدند که رخداد از حجاب شروع شده و دعوا بر سر حجاب است. به زعم هر دو، با توجه به تجربه‌ی جنبش‌های «کلاسیک» پیشین، معترضان باید بر سر یک موضع بایستند تا دستاورد مشخص داشته باشند. آنها با در نظر داشتن الگوی جنبش‌های کلاسیک که در دانشگاه‌های غرب بررسی و فهم شده، و در آنها معمولاً معترضان بر یک خواسته پای می‌فشارند، بر این تصورند که موضوع رفع حجاب اجباری و پایان دادن به گشت ارشاد، خواسته‌ای است که حکومت آماده‌ی تن دادن به آن است و می‌تواند دستاوردی برای معترضان باشد. به شرطی که معترضان بر اساس عقلانیت دموکراتیک انتخاباتی معیار، بر سر یک خواسته‌ی مشخص، و نه بیشتر، اصرار ورزند.

تبارشناسی موضوع حجاب در ایران و دقت در روند رخداد پیش‌آمده و مشاهدات میدان کنش و نیز تجربه‌ی زیسته‌ی موضوع حجاب در ایران، این واقعیت را یادآوری می‌کند که درست است که موضوع حجاب در خیزش شهریور ۱۴۰۱ در ابتدا به عنوان ماشه عمل کرد، اما به سرعت شکلی نمادین پیدا کرد. نمادی از یک وضعیت سیاسی-اجتماعی و اخلاقی-روانی که برای چهار دهه زیست روزمره‌ی زن ایرانی را تنگ‌تنگ رقم زده است. این خیزش از مهسا امینی و گشت ارشاد شروع اما به سرعت به موقعیت‌های زمینه‌ای خود تفسیر شد. در زیر با مرور این وضعیت، سعی می‌کنم نشان دهم که حجاب نمادی قوی از زمینه‌های اخلاقی-روانی، اجتماعی و سیاسی خود است و لازم است به عنوان نماد به آن نگریسته شود و نه موضوع مطالبه‌ای قابل مذاکره.

وضعیت سیاسی - اجتماعی حجاب زن ایرانی

با آغاز انقلاب اسلامی، حجاب تبدیل به پرچم هویت‌ساز زنان شد. از آن زمان تا به امروز، گویی زنان هر روز پرچم اعلام تعهد و گرفتن تأیید نسبت به ایدئولوژی حکومت را به دوش می‌کشند. گرچه مردان هم با نشانه‌هایی در ظاهر (مانند کراوات و سیل، ریش و جای مهر و ته ریش و...) نشان می‌دادند که به کدام ایدئولوژی سیاسی وابستگی

دارند، اما زنان بیش از مردان، با پوشش خود تحت فشار بودند تا هر لحظه موضع خود را در رابطه با ایدئولوژی حکومت، اعلام کنند. حجاب، نحوه و کیفیت رعایت و حتی اندازه و رنگ آن، عقیده سیاسی و تعهد ایدئولوژیک زنان را افشا می‌کرد.

از پاترول‌های کمیته‌ی انقلاب اسلامی تا ون‌های گشت ارشاد، در هیچ دولتی پس از انقلاب، مراقبت از رعایت حجاب زنان متوقف نشد. حقیقت نزد حکومت بود و این نظام اسلامی بود که موظف بود به هر شیوه‌ای حقیقت را به گوش زنانِ نافرمان فرو کند. زنی که حجابش را رعایت نمی‌کرد موجودی فریب‌خورده بود و باید به راه راست و حقیقت که تنها نزد مؤمنان به حکومت اسلامی محفوظ است، هدایت شود. علاوه بر حکومت، زنان در پیشگاه نهادهای مختلف اجتماعی مانند خانواده و مدرسه نیز مجبور به نوعی پاسخ‌گویی اخلاقی بر سر حجاب بودند. آنها هم در سطح جامعه و هم در سطح نظام سیاسی مجبور بودند برای نحوه‌ی پوشش خود همواره پاسخگو باشند و اثبات کنند که لباس‌شان «مناسب» است. گویی این استدلال و اصرار بر مناسب بودن یا نبودن پوشش، پس از مرگ یک زن هم پایانی ندارد. این روزها پس از درگذشت مهسا امینی، یکی از بحث‌های جاری جامعه و حکومت این است که ثابت شود لباس زن جوانی که کشته شده، هنگام جدال به سوی مرگ، مناسب بوده یا نه. چه تصویری از این تلخ‌تر و دردناک‌تر که پدر و مادر داغدار مهسا امینی خود را موظف می‌دانند به همه‌ی دنیا توضیح دهند که لباس مهسا «مناسب» بوده است!

سال‌هاست از نظر اخلاقی، حجاب تبدیل به معیار سنجش حقیقت و دروغ‌زندگی یک زن شده است. ساخته شدن دوگانه‌ی مفهومی بی‌حجاب/باحجاب و اصرار بر آن، «زن محجبه» را زنی حافظ منافع جامعه و حکومت تعریف می‌کرد. زن محجبه، زنی خانواده‌دوست و اخلاقی بود و زنی که موی پریشان می‌کرد و حجاب‌رها و آشفته‌ای داشت، لابد در مراودات اجتماعی خود به هیچ اصول اخلاقی هم پای‌بند نبود. زنی که با حجاب نسبتاً مورد تأیید جامعه و حکومت ظاهر می‌شد، از سوی نمایندگان نظام سیاسی و از سوی جامعه، اعتبار اخلاقی به‌دست می‌آورد و زنی خلاف آن، به‌سرعت اعتبار اخلاقی خود را از دست می‌داد. یکی از موضوعات مهم در شبکه‌های رسمی و غیررسمی اجتماعی یا سیاسی، افشای تصاویر بی‌حجاب زن ایرانی بود. ناگهان

در موقعیتی، زنی گیر نگاه‌های بر ملاکننده‌ی جامعه می‌افتاد، مشخص می‌شد که او به ایدئولوژی حکومت پای‌بند نیست، به صورت علنی با حجاب است یا ترویج حجاب می‌کند اما در نهران بی‌حجاب است و لابد «آن کار دیگر» هم می‌کند! در تمام این سال‌ها در صورتی که زنی به دام چنین افشاگری می‌افتاد، حکومت او را از تمامی امتیازات به‌دست‌آمده‌اش محروم می‌کرد و از سوی جامعه نیز به‌عنوان زنی متظاهر، دروغگو و دوچهره مورد لعن و نفرین قرار می‌گرفت. می‌گیری سیاسی - اخلاقی بر مبنای حجاب، اتفاقات بسیاری را در چند دهه‌ی گذشته رقم زد: سرنوشت آزاده نامداری، مینو خالقی و زنان منسوب به مقامات سیاسی و مذهبی، تنها مثال‌هایی از چنین فضایی است. زنان در سطح زندگی روزمره، به‌طور مرتب با لباسشان مورد قضاوت قرار می‌گرفتند. زنان در حجاب گیر کرده بودند و همچنان برای آن گیر می‌افتادند.

بدین ترتیب پوشش زن ایرانی، نه یک امر زیبایی‌شناسانه و یا حتی نوعی ضرورت زندگی انسانی برای حفاظت بدن در مقابل محرکات محیطی بود. بلکه پوشش او تا سطح نشانه‌ای ارتقا یافت که داوری اخلاقی در مورد او را رقم می‌زد. این داوری را کمابیش جامعه و حکومت ساختند و باعث شدند که موضوع در سطح روانی - ذهنی زن ایرانی نیز گسترش یابد. زن ایرانی، همواره در واکنش ذهنی یا عینی نسبت به دیگری لباس می‌پوشد. او حس لباس پوشیدن براساس راحتی شخصی را اساساً نمی‌شناسد!

من در اینجا و در این تحلیل بارها عبارت «زنان ایرانی» را بکار می‌برم و از تک‌تک زنان ایرانی حرف می‌زنم با وجودی که می‌دانم چنین داوری کلی نه مرسوم و نه مورد پذیرش در تحلیل‌های اجتماعی است. اما به زعم من، زنان در هر دو سو، چه آنان که به ایدئولوژی حاکم وفادار بودند و چه آنان که نبودند، هر دو گرفتار موضوع حجاب به‌عنوان یک دغدغه‌ی ذهنی - عینی روزمره بودند. حتی همان زنانی که می‌پذیرند حجاب همچون صدفی است که گوهر زن را در خود نگه می‌دارد، هنگام ظاهر شدن در هرگونه جمعی در این دغدغه‌ی ذهنی - روانی با زنان دیگر هموطن‌شان شریکند که چه ببینند که مورد واکنش منفی جامعه قرار نگیرند.

مقاومت و سیاست‌های روزمره‌ی زنان در زمینه‌ی حجاب

سیاست‌های روزمره‌ی زنان برای مقاومت در برابر چنین وضعیت پیچیده‌ای، از سه حال خارج نبوده است: تغییرات ریز و وسواس‌گونه در لباس، تن‌دادن به دروغ و دوچهرگی، و مهاجرت.

با ورود بیشتر به اجتماع و به‌خصوص با رشد تحصیلات و آگاهی‌های اجتماعی، زنان شروع به دستکاری در شکل و اندازه‌ی حجاب کردند تا هم رعایت آن را برای خود شدنی‌تر و دلپذیرتر کرده و هم در حاشیه‌ی امن ایدئولوژی رسمی حرکت کنند. تک‌تک زنان ایرانی در طول بیش از چهار دهه، سیاست روزمره‌ی تنوع‌بخشی به پوشش را پی گرفتند. حتی زنان مؤمن به حکومت، سال‌ها در تغییرات طرح و شکل چادر و نیز در فرم نگهداشتن آن و زیباتر و هماهنگ‌تر کردن آن با سایر بخش‌های پوشش خود، شرکت کردند. زنان ایرانی ده‌ها مدل مانتو و چادر، ده‌ها رنگ و طرح روسری و مقنعه را در زیست روزمره‌ی خود تجربه کردند.

برخلاف بسیاری از صلاح‌اندیشان نظام اسلامی که تصور می‌کردند حجاب گرفتار مد و زیبایی‌شناسی است و می‌تواند در همان چارچوب نیز تغییرات مناسب تحمل‌پذیر برای حکومت را بپذیرد، تجربه‌ی زیسته‌ی زنان ایرانی نشان می‌دهد تغییرات حجاب، بیش از آن که دستخوش تغییرات مد و لباس باشد و براساس معیارهای زیبایی‌شناختی، آن‌چنان که در غرب مطرح است، تغییر یافته باشد، یک امر سیاسی و موضوعی همواره حاضر در مباحثات اجتماعی - سیاسی بوده است. با این‌همه، دیگر هیچ زنی را در ایران امروزی نمی‌توان یافت که همان رنگ و اندازه و شکل حجابی را رعایت کند که در اولین دستورالعمل‌های مربوط به حجاب، پس از انقلاب تعیین و به ادارات دولتی اعلام شد. در طول این سال‌ها تک‌تک زنان ایرانی، در سطح سیاست‌گذاری روزمره، بر سر میز مذاکره‌ی بزرگی با حکومت و جامعه با موضوع بزرگ و فراگیر حجاب، در حال گفت‌وگو و امتیازدهی و امتیازگیری بوده است.

هر بار زنی رنگ روسری خود را عوض کرده یا مانتوی کوتاه‌تر از قبل پوشیده، چادر از سر برداشته، یا چادر سنگ‌دوزی شده‌اش را سر کرده، هر بار با آرایشی دقیق، چادر آستین‌دارش را به تن می‌کرد، هر بار روسری رنگی زیرچادر می‌پوشید، هر بار مانتو

کوتاهی به تن می‌کرد، هر بار جنس و شکل بستن شالش را عوض می‌کرد، هر بار که چیزی از مانتو کم و زیاد می‌شد؛ دکمه‌ها، سرآستین‌ها، نقش‌ها، رنگ‌ها و... او با چشمان تیزبین خود، در حال رصد واکنش اطرافیان و سنجش رضایت نظام حاکم و جامعه، از خانواده تا محله، مدرسه، همکاران، حراست و گشت ارشاد بود. همه‌ی این تغییرات با جزئیاتی وسواس‌گونه، آزمون روزمره‌ی زن ایرانی از همه طیف، در برخورد و برهم زدن قواعد حکومتی بود که می‌خواست هم‌شکلی ایجاد کند، نیز در برخورد با جامعه‌ای بود که اخلاقی بودن زن را به نحوه‌ی رعایت یک پوشش خاص مرتبط می‌دانست و اگر زنی در خیابان مورد تعرض قرار می‌گرفت زن را مقصر می‌دانست چون با پوشیدن لباسی نامناسب، به متجاوز، چراغ سبز نشان داده بود!

علاوه بر این تغییرات ظریف و تدریجی در لباس و پوشش، چند نسل از زنان به‌مرور در طول سال‌ها یاد گرفتند که در موقعیت‌های مختلف، برای پنهان ماندن نسبت‌ها و تعهدات ایدئولوژیک‌شان، به فرم‌های رسمی حجاب تن دهند و نوعی از شخصیت دوگانه‌ی امنیت‌آور را از خود به نمایش بگذارند. و نهای گشت ارشاد همواره مراقب بودند تا این دوچهرگی و زندگی دوگانه‌ی زن ایرانی همچنان پایدار بماند.

این شخصیت دوگانه و بلکه چندگانه مانتوها و چادرهای متعدد برای موقعیت‌های مختلف لازم داشت. ذهن زن ایرانی قبل از ورود به هر فضای اجتماعی، در هر سطحی، همواره مشغول سنجش میزان رواداری آن محیط نسبت به حجابش بود. او به‌دقت و از قبل، محیطی را که می‌خواست به آن وارد شود، می‌سنجید و سپس رنگ و طرح حجاب مناسب برای آن موقعیت را برای خود انتخاب می‌کرد. کمدهای زنان پر از چادرها، مانتوها، روسری‌ها، شال‌ها و مقنعه‌هایی است که هر لحظه، متناسب با موقعیت، دستچین و پوشیده می‌شوند. در اینجا از بحثی درازدامن درمی‌گذرم که در آن می‌توان نشان داد چه اقتصاد و چه رانتی، چنین مصرف وسیعی را برای زن ایرانی در حوزه‌ی حجاب رقم‌زده و ممکن کرد.

راه حل سوم مهاجرت بود. چه از زنانی که مانده‌اند، بپرسید یا از زنانی که رفتند، آزادی پوشش، یکی از انگیزه‌ها و دلایل اصلی مهاجرت زنان از ایران است. زنان به‌خاطر بالابردن قدرت انتخاب خود در پوشش و برای رها شدن از میان یک تور بزرگ قضاوت اخلاقی برمبنای حجاب، که در آن گیر افتاده بودند، از ایران مهاجرت کردند یا به فکر

مهاجرت بودند و هستند. گرچه همان‌طور که گفته شد تهنشست اخلاقی -روانی حجاب و دغدغه‌ی آن برای یک زن ایرانی، چنان عمیق است که به‌سادگی نمی‌تواند با تغییرات جغرافیا از بین برود و به وضعیت انسانی خود نزدیک شود. چه بسا زن ایرانی پس از مهاجرت یا سفر، همچنان در قضاوت اخلاقی مبتنی بر حجاب گیر افتاده باشد. کافی است گوش بسپاریم به روایت زنانی که به‌خاطر حجاب به تبعید رفتند، مهاجرت کردند و همچنان عکس‌های باحجاب خود را برای خانواده می‌فرستند تا تعهد خود را به ارزش‌های خانواده نشان دهند، یا کافی است گوش بسپاریم به روایت آنها که در سفر به کشورهای دیگر، با آینده‌نگری مراقبند تا با شکل نامناسب پوشش در کشور دیگر، عکس‌های بی‌حجاب‌شان برملا و دست به دست نشود و موقعیت‌های اجتماعی آینده‌شان پس از بازگشت به میهن، به خطر نیفتد.

اکنون، زن ایرانی، میدان

در ماه‌های اخیر با افزایش فشارهای اجتماعی در نقد عملکرد گشت ارشاد و با افشای تصاویری از به‌کارگیری زور و خشونت در برخورد با زنان، گفتمان حقیقت و راه راست حکومتی برای زنان، به گفتمان قانون تغییر یافته است و به تعبیری به گفتمان قانون تنزل پیدا کرده و از آسمان به زمین افتاده است. به نظر می‌رسد پس از گذشت بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی، گفتمان قانون، نقطه‌ی مهم چرخش حکومت در باب حجاب است. نقطه‌ی چرخشی که به‌طور رسمی امر اخلاقی را تبدیل به امر قانونی کرده و «زور» را به جای «تنبه و ارشاد» نشانده است. وقتی صحبت از قانون و تعزیر در میان باشد، شکاف‌ها و سرگیجه‌ها خود را به‌خوبی نشان می‌دهند. فقط یک اشتباه کافی است تا همه‌ی گسل‌ها ظاهر شده و برملا شود.

زنان و دختران خیابان، این روزها در حال دریدن پرده‌ی دروغ و دوچهرگی هستند که جامعه و حکومت برای سه نسل به آنها تحمیل کرد. آنها حجاب را دروغی تکرارشونده در زندگی روزمره‌ی خود قلمداد می‌کنند. آتش‌هایی که در خیابان‌ها برپا می‌شود، آتش سوزاندن دوچهرگی و چندشخصیتی در زندگی زن ایرانی است. نسل جدید زن ایرانی، دغدغه‌ی رسمی کردن آن چهره‌ی پنهانش را ندارد تا برای آشکارسازی

آن مذاکره و مبارزه کند. او می‌خواهد دیگر دوچهره و چندچهره نباشد. آنچه خشم زنان جوان ایرانی و همراه با آنها پسران جوان را رقم زده، استیصالی است که در ارتکاب دروغ به هر انسان آزاده‌ای دست می‌دهد و این سؤال هستی‌شناختی را در پیش می‌گذارد که زندگی چقدر ارزش دروغ گفتن، دروغ شنیدن، دروغ رفتار کردن و ادامه دادن به دروغ دارد! وقتی انسانی بر لبه‌ی چنین شکاف وجودی ایستاده باشد، هرگونه تلاش برای امتیازگیری و امتیازدهی، تلاشی واپسگرایانه خواهد بود.

زن جوان ایرانی به‌مدد ارتباطات گسترده‌ی جهانی و نیز با تجربه‌ی وجودی خود، به درکی از زیست‌خاورمیانه‌ای خود رسیده است. او دارد میدان بازی را که دیگران برایش طراحی کرده‌اند، به هم می‌زند. او سوگوارانه با بریدن موی و به‌دورافکندن آن، منطق میدانی را بر هم می‌زند که موی زن را تحریک‌آمیز جلوه می‌دهد. با سوزاندن شال و روسری، در خیابان سبک‌پا چرخ می‌زند تا شاید بتواند از این دغدغه‌ی ذهنی کلافه‌کننده رها شود.

این روزها در توییت‌ر، دختران و پسران جوان ایرانی، غصه‌های عمیق‌شان را و ته‌نشست رنج‌های سیاسی-اجتماعی و روانی خود را در جمله‌های کوتاهی می‌نویسند تا بگویند چرا خیزش شهریور و مهر ۱۴۰۱ و مرگ مهسا امینی برایشان مهم است. همراه با آنان، رنج عمیق زنی را به یاد می‌آورم که روزی در میانه‌ی عمر، در کشوری غریب، به‌سادگی در آپارتمان‌ش را باز کرد و پاسخ همسایه‌اش را داد. بعد در را بست و نیم ساعت پشت در به تلخی گریست. او ناباورانه، برای اولین بار با حسی ناشناخته روبرو شده بود؛ راحتی روانی در موقعیت و در واکنش به دیگران، بی‌دغدغه‌ی آنچه پوشیده باشی!